

دکتر چنگیز مولائی \*

## ملاحظات ریشه‌شناختی دربارهٔ چند واژه از قصص قرآن مجید

چکیده:

آنچه در این مقاله می‌آید بررسی ریشه‌شناختی چهار واژه کهن فارسی از «قصص قرآن مجید» برگرفته از تفسیر سوراآبادی است. این لغات عبارت‌اند از «ناسیدن»، «پنافتن»، «شاریدن» و «کاز». از این چهار لغت، دو واژه نخست در فرهنگ‌های معتبر فارسی ضبط نشده است و دو لغت دیگر جزء لغات نادر به شمار می‌آید.

\*\*\*\*\*

---

\* عضو هیأت علمی گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تبریز

«قصص قرآن مجید» که متن ویراسته آن به همت آقای دکتر یحیی مهدوی به سال ۱۳۴۷ چاپ و منتشر شده است، در اصل برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق بن محمد سورآبادی متوفی به سال ۴۹۴ هـ.ق. است. اصل تفسیر سورآبادی که نسخ متعددی از آن در دست است، احتمالاً حدود ۴۷۰ هجری تألیف شده ولیکن سالها پس از وفات مؤلف، شخص دیگری به تلخیص آن پرداخته است. ایمن تحریر نسخه‌ای است که به غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام امیر غوری اهدا شده و در سال ۶۵۴ نواده شیخ الاسلام احمد جامی آن را بر مزار شیخ وقف کرده است. این نسخه که اکنون در موزه ایران باستان تهران نگهداری می‌شود، به تفسیر فارسی تربت جام معروف است و در چاپ «قصص قرآن مجید» از آن به عنوان نسخه اساس استفاده شده است.

قدمت و کهنگی زبان به کار رفته در این کتاب نسبت به زبان فارسی دری رایج در قرن ششم از جهات مختلف قابل توجه است. در موارد متعددی لغات به گونه‌ای متفاوت با صورتهای معمول و معروفشان در زبان فارسی استعمال شده‌اند، مانند کاربرد «برویدن» به جای «گرویدن» (مصدر جعلی از ماده مضارع «گرو-» مأخوذ از فارسی میانه *wuraw* > ایرانی باستان *\*wṛ-nau-*)؛ «ویزار» به جای «بیزار» (مأخوذ از فارسی میانه *abezār*)؛ «اوکندن» به جای «افکندن» یا «افگندن» (مأخوذ از فارسی میانه *abgandan*)؛ گاه جملات و عباراتی مشاهده می‌شود که در آنها شناسه‌های افعال در تشخیص شخص فعل نقشی بر عهده ندارند، بلکه شخص فعل از روی فاعل منطقی آن معلوم می‌گردد، به عنوان مثال در داستان اصحاب رقیم آمده است:

«دیگر جوان گفت: خدایا تو می‌دانی که من شوانی کردی، هر شب که درآمدی نخست پیر-پدر خود را طعام دادی، آنگاه با فرزندان طعام خوردی»<sup>(۱)</sup>. در این عبارت فقط با توجه به فاعل منطقی جمله‌ها معلوم می‌شود که افعال «کردی، درآمدی، دادی، خوردی» جملگی صیغه اول شخص مفرد هستند و به ترتیب به جای «کردمی، درآمدمی، دادمی و خوردمی» به کار رفته‌اند. افزودن بر این تعداد زیادی از لغات اصیل پارسی را در این تفسیر مشاهده می‌کنیم که در متون دیگر یا اصلاً به کار نرفته‌اند و یا در صورت استعمال کاربردشان بسیار محدود است و جزء لغات نادر به شمار می‌آیند. آنچه در این مقاله می‌آید بررسی چهار واژه از این کتاب است. نگارنده تا آنجا که توانسته است به توجیه ریشه‌شناختی این لغات پرداخته و هم‌ریشه‌های آنها را در دیگر زبانهای ایرانی یادآوری کرده است.

### ۱- ناسیدن

«چون خدای تعالی ایشان (=اصحاب کهف) را همه در خواب کرد، فرشته‌ای را بریشان موكل کرد تا ایشان را از پهلو به پهلو می‌گرداند تا بنه پوسند و بنه ناسند بر زمین...» (ص ۲۱۶).

در فرهنگ شعوری «ناسیدن» به معنی «یک عضو یا دو عضو ناقص شدن و ضعیف و لاغر شدن» آمده است. با توجه به ساخت واژه و ریشه‌ای که می‌توان برای آن در نظر گرفت، چنان می‌نماید که قول مؤلف فرهنگ شعوری در مورد معنی واژه تا حدودی پذیرفتنی است. می‌توان تصور کرد که اصل واژه مورد بحث در فارسی میانه *\*nāsīdan* (قس. پهلوی *nasītan*) و ماده ماضی آن *\*nāsīd* بوده است. گونه اخیر با افزودن *-īd* پسوند سازنده ماده

ماضی جعلی، از *-nās\** ساخته شده است. ماده مضارع مفروض *-nās\** در فارسی میانه را می توان از طریق واژه پارتی یا پهلوی اشکانی *-bn's* به معنی «نابودکردن؛ تباه شدن»<sup>۲</sup> توجیه کرد. لغت پارتی مذکور با پیشوند *apa* از ریشه *nas-* (فارسی باستان *-naθ*) «ناپدیدشدن، تباه شدن؛ نابودکردن»<sup>۳</sup>، سنسکریت *-nas'* «گم شدن، از دست رفتن»<sup>۴</sup> مشتق است. بنابراین مطابق قوانین آوایی حاکم بر تحولات زبان فارسی گونه *-nās\** در فارسی میانه نیز می تواند بازمانده ماده مضارع *-nāsa\** (قس. اوستایی *-nasa*) یا *-nāsaya* در ایرانی باستان باشد. بر مبنای این ققه‌الغه می توانیم واژه «ناسیدن» در فارسی دری را «تباه شدن، فاسدشدن، پوسیدن» معنی کنیم؛ قس. سغدی *-n's* «فساد، تباهی، آزار»، *n'st* «ویران کردن، فاسدکردن»، *n'stik* «ویران، خراب، فاسد»<sup>۵</sup>، *pn'ys* «از دست دادن، گم کردن» مأخوذ از *-apa/upa-nāsaya\**، یغناپی *pinēs* «از دست دادن»<sup>۶</sup>؛ ختنی: *-panas'* «ناپدیدشدن، از دست دادن» مشتق از *-nāsaya* *-(a)pa/pati\**<sup>۷</sup>؛ فارسی میانه مانوی *wnst awn'st* یا *wynst* صفت مفعولی به معنی «آزرده، آسیب دیده»<sup>۸</sup>، واژه «گناه» در فارسی دری از گونه *wn'h* در فارسی میانه و آنهم از *-vī+vnāθ* در فارسی باستان مشتق است.

## ۲- پنافتن

«ابلیس گفت: در زمین واقعه‌ای افتاد سخت بزرگ که قوه من بشد و تخت من نگونسار گشت. ایشان گفتند مگر قیامت برخاست زیرا که ما نیز سست گشتیم و ما را از آسمان پنافتند»؛ (ص ۴۳۱).

واژه «پنافتن» در هیچیک از فرهنگهای فارسی ضبط نشده است. مصحح کتاب با توجه به سیاق عبارت و فحوای کلام در حاشیه آن را «راندن،

دور کردن» معنی کرده است؛ ظاهراً قراین موجود نشان می‌دهد که استنباط محشی کتاب در مورد معنی واژه صحیح است. از لحاظ ریشه‌شناسی واژه مورد بحث می‌تواند بازماندهٔ مصدر مفروض *\*panāftan* (مأخوذ از گونهٔ کهن‌تر *\*panāmft*)<sup>۹</sup> در فارسی میانه باشد. جزء اول واژه یعنی *pa > apa* پیشوند است، جزء دوم آن *\*nāft > \*nāmft* را می‌توان صورت تحوّل یافتهٔ *\*nāmta-* صفت مفعولی از ریشهٔ *-nam* به معنی «خمشدن، حرکت کردن<sup>۱۰</sup>» (سنسکریت *-nam* «خمشدن<sup>۱۱</sup>») تصور کرد. ریشهٔ *-nam* با پیشوند *apa* در متون اوستایی به معنی «کناره گرفتن، دورشدن» استعمال شده است؛<sup>۱۲</sup> بنابراین بدیهی است که مادهٔ مضارع واداری (*causative*) از این ریشه یعنی *-nāmaya* با پیشوند *apa* به معنی «راندن، دورکردن» و صفت مفعولی آن *\*apanāmta-* به معنی «رانده‌شده» باشد. از آنجا که صفت‌های مفعولی دورهٔ باستان در دورهٔ میانه به عنوان مادهٔ ماضی به کار می‌روند، لذا بازماندهٔ آن یعنی *\*panāft(an)* در فارسی میانه و «پنافتن» در فارسی دری در معنی «راندن، دورکردن» استعمال شده است.

ریشهٔ *-nam* علاوه بر واژهٔ مورد بحث، با پیشوند *a-* در فارسی میانه به صورت *-ānām* (مادهٔ ماضی: *-ānāft*) به معنی «برگردانیدن»، با پیشوند *fra* به صورت *-franām* (مادهٔ ماضی: *-franāft*) به معنی «دورشدن»<sup>۱۳</sup>؛ در فارسی دری به صورت «نمیدن» به معنی «میل کردن، توجه نمودن» (نک: برهان قاطع)؛ در زبان سکایی-ختنی با پیشوند *pati* به دو گونهٔ *panam-* («برخاستن») *\*pati-nām-aya->* و *panem-* «بلندکردن، برافراشتن» *>*

باقی مانده است.<sup>۱۴</sup>

## ۳- شاریدن

«آنگه بقدرت خدای [ناقه صالح] آن همه آب که بخورده بودی، شیر شدی، از بن موی چون ستاره روشن شیر همی شاریدید، خلق چندان که خواستندی از شیر وی فراگرفتندید خوشترین و چربترین همه شیرها...» (ص ۸۰).

واژه «شاریدن» به معنی «تراویدن» در برهان قاطع علاوه بر صورت مذکور به گونه «شریدن» نیز آمده است. استاد سلیم ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «واژه‌هایی چند از برهان قاطع» صورت «شریدن» را مشتق از واژه پهلوی *saritak*، اوستایی *θraota-* دانسته‌اند.<sup>۱۵</sup> علاوه بر اتیمولوژی پیشنهادی استاد، وجه اشتقاق دیگری که به نظر نگارنده می‌رسد، این است که هر دو صورت «شاریدن» و «شریدن» را مشتق از ریشه اوستایی *γzar* (گونه دیگر آن در اوستا *zgar*) به معنی «جاری شدن»<sup>۱۶</sup> (سنسکریت *ksar*<sup>۱۷</sup>، هند و اروپائی *guhder*<sup>۱۸</sup>) بدانیم. مشتقات زیادی از این ریشه به گونه‌های مختلف در زبان سغدی بر جای مانده است، برخی از این مشتقات عبارت‌اند از *zγr* «رطوبت، نم، جریان»<sup>۱۹</sup> در سغدی مسیحی، *zγ'rt* به معنی «سریع» و *zγ'rtt* به معنی «سریعتر» در سغدی بودایی؛ *zγ'rt* در سغدی مسیحی<sup>۲۰</sup> و *zγ'rt* به معنی «فوراً، در حال» در سغدی بودایی.<sup>۲۱</sup> در کنار لغات مذکور سغدی، مشتقی از این ریشه در زبان ختنی به صورت جالب *ser-* به معنی «حرکت دادن، روانه شدن» به کاررفته است<sup>۲۲</sup> که از لحاظ آواشناسی چگونگی اشتقاق «شاریدن» و «شریدن» را از ریشه *γzar* توجیه می‌کند. در واقع چنان که زنده یاد استادبیلی در مورد واژه ختنی یادآوری کرده است، در واژه‌های فارسی مورد بحث نیز گروه صوتی *γz* نخست تقلیل یافته و به صورت *z* درآمده و *z* نیز در موضع آغازی به *z* بدل

شده است. با توجه به موارد مذکور تحول آوایی «شاریدن» را به صورت زیر می‌توان در نظر گرفت:

شارید > فارسی میانه *\*sār-* > *\*zāraya-* > اوستایی *-γzāraya*.

مادهٔ مضارع *-γzāraya* علاوه بر «شاریدن» در فارسی نو به صورت «شار» در واژه «آبشار» نیز باقی مانده است که هر تسفند آن را مأخوذ از واژه اوستایی *-apaγzāra* به معنی «شاخه‌رود» می‌داند.<sup>۲۳</sup>

#### ۴- کاز

«سلیمان عذر آن بنمود، گفت: یا خلیفه‌الله آن خندهٔ ما از آن بود که من علم می‌گفتم به الهام الهی، در آن میان موران بر کاز می‌رفتند، دو مور فراهم رسیدند یکی مر دیگری را گفت: بهوش تا خاک بر خلیفت خدای نریزی که خاطر او شوریده گردد، من آن بشنیدم، مرا عجب آمد، من از آن تعجب بخندیدم.» (ص ۲۷۸).

واژه «کاز» در این عبارت، چنان که مصحح کتاب در حاشیه اشاره کرده، به معنی «سقف» است: در این صورت می‌توان آن را با واژه پارتی *g'c (= āgāz)* به معنی «آسمان» مرتبط دانست. این لغت از زبان هندی وارد زبان پارتی شده است. صورت اصلی آن در سنسکریت عبارت است از *-āka'sa* به معنی «اثیر، سپهر، آسمان»<sup>۲۴</sup>، مرکب از پیشوند *ā-* و *-ka'sa* مشتق از ریشهٔ *-kas'* «درخشیدن، نمایان شدن»<sup>۲۵</sup>، قس. اوستایی *-kas-* «مشاهده کردن»؛ فارسی نو «آگاه»<sup>۲۶</sup>.

## پی‌نوشت‌ها و منابع:

- ۱- قصص قرآن مجید، تصحیح یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۱۲.
- 2- M.Boyce, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Leiden, 1977, p.6.
- 3- C.Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, 1961, col. 1055; R.G.Kent, *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, 1953, p.192.
- 4- W.D.Whitney, *Roots, Verb-Forms and Primary Derivatives of the Sanskrit Language*, Leipzig, 1885, p.89.
- ۵- بدرالزمان قریب، فرهنگ سغدی، انتشارات فرهنگیان، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۳۳.
- ۶- همان، ص ۲۷۵؛ نیز نک:  
W.B.Henning, *Ein manichäisches Bet-und Beichtbuch*, APAW, 1936, p.81.
- 7- H.W.Bailey, *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge, 1979, p.210; R.E.Emmerick, *Saka Grammatical Studies*, London, 1963, p.70.
- 8- M.Boyce, *Ibid.*, p.92.

۹- دربارهٔ ظاهر شدن واج *f* (در برخی موارد *P*) بین واج‌های غنهٔ *n/m* و بستواج دندانی *ء* (قس. لاتینی *emptus* مشتق از *emo* ژرمنی *Ankunft*) نک:

*W.B.Henning, Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente, ZII, IX, 2, 1933, p.218.*

به عقیده پرفسور بیلی در چنین مواردی واج پایانی *m* در ریشه به *f* بدل می‌شود نک:

*H.W.Bailey, Iranian Verbs in -m and -p, in Oriental Studies in Honour of C.E. Pavry, London, 1933, pp.21-25.*

10- *C. Bartholomae, Ibid., col.1041.*

11- *W.D. Whitney, Ibid., p.82.*

12- *C. Bartholomae, Ibid., col.1041.*

13- *W.B.Henning, Ibid., pp.170, 190, 218.*

14- *R.E. Emmerick, Ibid., pp.69-70.*

۱۵- عبدالامیر سلیم، واژه‌هایی چند از برهان قاطع، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال ۱۷، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۴۴، ص ۲۵۹.

16- *C. Bartholomae, Ibid., col.530.*

17- *W.D. Whitney, Ibid., p.28.*

18- *J. Pokorny, Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch, Basel, 1994, vol.1, pp.487-8.*

- ۱۹- واژه «زغار» در برهان قاطع به معنی «زمین نمناک» مستعار از همین لغت سغدی است.
- ۲۰- بدرالزمان قریب، مأخذ پیشین، صص ۹-۴۵۸.
- ۲۱- همان، ص ۹۱.
- 22- H.W. Bailey, *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge, 1979, p.412.
- 23- E. Herzfeld, *Zoroaster and his World*, vol.2, Princeton, 1947, p.635. n.8.
- 24- A.A.Macdonell, *A Practical Sanskrit Dictionary Oxford University Press*, 1991, p.36.
- 25- *Ibid*, p.68.
- ۲۶- بهمن سرکاراتی، سایه‌های شکارشده، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۰۷.